

گناهم چون بُودِ عشق رخ یار
گران ست گر زنی چنگی به زلفش
کمان ابرویش گر تیغ خارست
وگر دار ست سزای عشق ورزی
اگر صد راه باشد راه وصلش
گرت باشد خطا بوسیدن یار
لب لعش گزیدن گر طمع شد
وصالش گر شرارت نام گیرد
نگاهش تیر و ابرویش کمانست
بیرزد وصل او با فحش بسیار
ز تهمتها چه باک ست عاشق زار

خوشم آنکه که گویندم گنهکار
خوش آن روزی که خوانندم گرانبار
به امیدم که بر چشمم خورد خار
خوشم چون مجرمی باشم بر آن دار
مرا صد پاره کن از بهر دیدار
نصیبم کن شوم روزی خطاکار
برو بنویس جرمم را طمعکار
مرا محسوب کن در جمع اشرار
الهی تیر او بر سینه بسیار
چو میدانم بُودِ سّری در این کار
چو عیسی شد مرا کاشف بر اسرار